جلال متینی

خوابهای اهورایی آبتین

اگر بگوییم انسان از قدیمترین زمانها تا به امروز، همواره در پی یافتن علتی و پاسخی برای خوابها و رؤیاهای خود بوده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. تألیف کتابهای بسیار دربارهٔ خواب و تعبیر آن به زبانهای گوناگون در قرون پیشین و دوران معاصر، خود نیز نشانهٔ علاقه و توجه و اعتقاد کامل مردم در طی ادوار مختلف به تعبیر رؤیاست، و به همین سبب بوده است که خوابگزاران در دورانهای گذشته ــ حتی در دربار شاهان ــ از احترامی خاص برخوردار بوده‌اند. ولی چنان که می‌دانیم برخی از دانشمندان نامدار معاصر، شیوهٔ تعبیر خواب پیشینیان را خرافاتی می‌دانند و می‌کوشند به رؤیا از طریق علمی پاسخ بدهند.[1] در زبان فارسی نیز کتابهای متعددی دربارهٔ تعبیر خواب داریم که مؤلفان آنها عموماً برای بیان اهمیت رؤیا به این موضوع تصریح کرده‌اند که خداوند، چنان که در قرآن مذکور است، علم تعبیر رؤیا را نخست به یوسف آموخت تا وی توانست رؤیای ملک مصر را ــ که هفت گاو لاغر، هفت گاو فربه را خوردند ــ به قحطی هفت سالهٔ مصر تعبیر کند (خوابی که در تورات نیز از آن یاد شده است)، ایشان خوابهای بعضی دیگر از پیشوایان دینی چون ابراهیم و پیامبر اسلام و تعبیر آنها را نیز یاد کرده‌اند تا ثابت کنند تعبیر رؤیا را نباید سرسری گرفت، زیرا «علم تعبیر علمی شریف و بزرگ است».[2] ناگفته نگذاریم که قدما رؤیاها را عموماً به دو دستهٔ کلی راست و دروغ و یا

رؤیای صادقه و خوابهای پریشان (اضغاث احلام) تقسیم می کردند و برای نوع اخیر تعبیر را روا نمی دانستند.

در زبان فارسی علاوه بر کتابهای متعدد در تعبیر خواب یا خوابگزاری، در آثار منظوم و منثور نیز به رؤیاهای بسیار برمی خوریم که حتی برخی از آنها مربوط به دوران پیش از اسلام است. از جمله برای آشنایی با بعضی از این گونه خوابها و گزارش هریک از آنها می توان به شاهنامهٔ فردوسی مراجعه کرد، چه در این کتاب «غیر از فردوسی، از ضحاک، سام نریمان (۲ بار)، افراسیاب، سیاوش، پیران، گودرز، جریره مادر فرود (فرزند سیاوش)، طوس، کتایون دختر قیصر و مادر اسفندیار، کید هندی، بابک نیای اردشیر (۲ شب پیاپی)، انوشروان، و بهرام چوبین خوابهایی یاد شده است که ... تمام این خوابها ـــ جز یکی ـــ از حوادثی که در آینده اتفاق خواهد افتاد خبر می دهند و رخ دادن حوادث خجسته یا شومی را باز می گویند...»[۳] و یا به «خواب دیدن خسرو [پرویز] نیای خویش انوشیروان» را در خسرو و شیرین نظامی می‌توان مراجعه کرد که انوشیروان، در رؤیا خسرو پرویز را در نوجوانی به چهار چیز مژده داده است: دلارامی شیرین‌نام، اسبی به اسم شبدیز، تخت طاقدیس که «چون زرین درختی ست»، و نواسازی به نام باربد،[۴] که این خواب در دوران پادشاهی خسرو پرویز جزء به جزء تعبیر می‌شود، و یا به «داستان پیر چنگی که در عهد عمر رضی الله عنه از بهر خدا روز بینوایی چنگ زد میان گورستان» در مثنوی [۵] مولانا جلال‌الدین که در آن آمده است خداوند بمنظور ابلاغ پیامی به عمر خلیفهٔ دوم، در غیر ساعت معهود بر وی خوابی گماشت، و در عالم خواب امر خود را در باب پرداخت هفتصد دینار از بیت‌المال عام به پیر چنگی به خلیفهٔ مسلمانان ابلاغ کرد. البته این خواب از جمله خوابهایی نبوده است که نیازی به گزارش داشته باشد، همان‌طور که عمر نیز چون از خواب بیدار شد برای اجرای امر الهی بی تأمل راه گورستان یثرب را در پیش گرفت و فرمان خدا را بکار بست. بدین جهت بود که پیشینیان چنان که گذشت تعبیر خواب و رؤیا را علمی شریف می دانستند و فردوسی نیز بر این عقیده بود که:

نگر خواب را بیهده نشمری   یکی بهره دانش ز پیغمبری[۶]

***

پس از این مقدمهٔ بسیار کوتاه در بیان اهمیت خواب و رؤیا از نظر پیشینیان، اینک می‌پردازیم به ذکر خوابهای چهارگانهٔ آبتین و تعبیر آنها در منظومهٔ کوش‌نامه [۷] که موضوع این مقاله است. دراین کتاب که مشتمل بر بیش از ده هزار بیت در ذکر حوادث زندگانی

کوش پیل دندان در دوران پادشاهی ضحاک و فریدون تا کیکاوس است، تنها از چهار خواب سخن بمیان آمده است و آنها همین خوابهایی ست که آبتین در واپسین سالهای پادشاهی ضحاک دیده و در هر یک از آنها به شیوه‌ای سمبولیک برای تهیهٔ مقدمات برانداختن ضحاک راهنمایی گردیده است. در نخستین خواب، سُوار، پسر نوجوان آبتین که به ناجوانمردی به دست کوش کشته شده بود بر پدر ظاهر می گردد و در خوابهای دوم و سوم و چهارم جمشید، نیای بزرگ او. توضیح این مطلب را نیز در این جا لازم می داند که جمشید در کوش‌نامه بر خلاف شاهنامهٔ فردوسی پادشاهی نیست که در پایان عمر از خداپرستی روی برتافته و خود را آفریدگار جهان خوانده باشد، او در کـوش‌نـامـه پادشاهی‌ست یزدان پرست و دانا که از بد حادثه گرفتار ضحاک می شود.[۸]

و اما خوابهای آبتین و گزارش آنها:

خواب اول ـ «به فرمان شوندت کهان و مهان»

آبتین به شرحی که در کوش‌نامه آمده است با فرارنگ دختر طیهور فرمانروای جزیرهٔ آبادان و استواری که از آن با نامهای «جزیره»، «جزیرهٔ بسیلا»، «کـوه»، «کـوه بسیلا»، و «بسیلا» یاد شده است[۹] ازدواج می کند. سالها بر این امر می گذرد، آبتین در این اوقات با خوشی و شادکامی روزان و شبان خود را می گذراند در حالی که هم از گزند کوش پیل دندان و سپاهش در امان بوده است و هم از مهر و محبت طیهور که وی را چون فرزند خود دوست می دارد برخوردار. هنگامی که از دورهٔ پادشاهی ضحاک بیش از نهصد سال گذشته بوده و به پایان آن هشتاد سالی بیش باقی نمانده بوده است (بیتهای ۳۸۵۹ ـ ۳۸۶۱)، شبی آبتین پسرش، سُوار، را که سالها پیش به دست کوش کشته شده بوده است در خواب می بیند:

شبی شادمان خفته بُد آبتین — چنان دید در خواب شاه زمین
که فرزند پیش آمدش چون سروش — سُوار آن که شد کشته بر دست کوش
یکی چوب در دست او داد خشک — همان گاه شد سبز و بویا چو مشک
بکشت از بر کوه شاه آبتین — فرو برد بیخش به زیر زمین
هم اندر زمان شد درختی بلند — بگسترد از او شاخ و سایه فگند
ببالید تا سر به گردون کشید — ز گردون همانا که افزون کشید
جهان سر بسر زیر سایه گرفت — ز سبزی و از شاخ مایه گرفت
وز آن پس یکی باد نوشین دمید — از آن شاخها برگ بیرون کشید

پراگنـد[۱۰] گرد جهان چون چراغ
شده[۱۱] روشن از وی همه کوه و راغ
جهان گشت از آن روشنی شادمان
همی گفت هر کس سرآمد غمان

۳۸۷۰ - ۳۸۶۲

آبتین چون از خواب بیدار می‌شود، دستور خود، کامداد را برای گزارش خواب فرامی‌خواند. کامداد خواب وی را جزء به جزء، بدین شرح گزارش می‌کند:

بدو گفت شاها، تو رامش فزای
که یک ره ببخشود ما را خدای
تو را داد در خوابِ دوشین، نشان
که گیتی بماند ز جادو فشان[۱۲]
سر و تاج ضحاک ناهوشیار
به خاک اندر آرد همی روزگار
جهان باز گردد به فرزند تو
شود شاد از او خویش و پیوند تو
سُوار بهشتی که آن چوب خشک
تو را داد بو یاتر از عود و مشک
ز پشت تو او را برادر بوَد
که با تخت شاهی و افسر بود
چو در دست تو سبز شد چوب سخت
جوان گشت خواهد ز فرّ تو بخت
بلندی بوَد چون نشاندی به کوه
همان پایه داری و فرّ و شکوه
چو سر بر کشید و ببالید شاخ
بگیرد به تیغ این جهان فراخ
چو گسترد سایه به گرد جهان
به فرمان شوندت کهان و مهان
مرآن برگها را که همچون چراغ
پراگنـد[۱۰] بر کشور و کوه و راغ
به فرّ تو باشند شاهان داد
همه با دل شاد[۱۳] و با دست راد
زمین هفت کشور بچنگ آورند[۱۴]
فراوان به گیتی درنگ آورند
گزارش چو بشنید از او آبتین
بسی خواند بر دانشش آفرین
بدو گفت کاین خوابِ من راز دار
ز بیگانه مردم سخن بازدار

۳۸۸۸ - ۳۸۷٤

خواب دوم - «بدو گفت کایدرتوبس کن نشست»

بر آن خواب چند سال می گذرد. آبتین بار دیگر خواب می بیند و این بار روان جمشید چون شمعی بر بالین او آشکار می گردد و طوماری به وی می دهد و با لحنی آمرانه به او می گوید اقامت در این جزیره بس است به ایران زمین بازگرد و کین مرا از ضحاک بخواه:

به خواب اندرون شد شبی سهمناک
روان جهاندار جمشید پاک
چو شمعی بیامد به بالین اوی
ببوسید چشم جهان‌بین اوی
یکی بسته طومار دادش به دست
بدو گفت کایدر تو بس کن نشست

بزودی بـه ایـران‌زمیـن گـرد بـاز ... بـه‌بیگانـه‌بر هیـچ مگشـای راز
کـه گـاه آمـد اکـنون کـه کین پدر[۱۵] ... بـخـواهـی ز ضحـاک بیـدادگـر

۳۸۹۱ - ۳۸۹۵

آیا از گفتار کوتاه جمشید چنین برنمی‌آید که وی متوقع بوده است آبتین پس از نخستین خواب، جزیره نشینی و ناز و آسایش را ترک کرده و به رسالت خود عمل نموده باشد؟ کامداد نیز در همین زمینه با آبتین سخن می گوید که «طومار» چیزی «منشور» نیست، جمشید آشکارا منشور پادشاهی را به تو سپرده است و تو باید برگ سفر بسازی و به ایران بازگردی تا جهان از دیوان و گمراهان تهی گردد. دو بار در خواب در این باب با تو سخن گفته شده است. تا کی می خواهی به زندگانی در این «مرز تنگ» (کنایه از جزیرهٔ بسیلا) ادامه بدهی!

چنیـن داد پاسـخ کـه شاهـا، درنـگ ... چرا کـرد بـایـد بـر ایـن مـرز تـنـگ؟
چو طـومـار، منـشور بـاشـد درسـت ... خردمنـد از ایـن بـه نـشانـی نجست
کـه منـشور شـاهـی تـو را داد شـاه ... هـمـی کـرد بـایـد تـورا سـاز راه
بـه کـام مـهـان گـردد اکـنـون جـهـان ... ز دیـوان تـهـی مـانـد و گـمـرهـان
دو بـارت نـمـودنـد ایـدون بـه خـواب ... بـهـانـه چـه مـانـده‌ست؟ ره را شتاب

(۳۸۹۷ - ۳۹۰۱)

آبتین در پاسخ کامداد می گوید برای رفتن به ایران تنها یک راه دریایی می‌شناسم که کوش آن راه را بر ما بسته است. کامداد جواب می دهد به کشتی می‌نشینیم و شبانگاه بمدت یک ماه از این سرزمین دور می شویم. ولی آبتین که ظاهراً این طرح را عملی نمی دانسته است، آن را رد می کند و می گوید چاره‌ای جز این ندارم که راز خود را به طیهور بگویم، زیرا چنین کاری را بی رای او انجام نمی توانم داد. (۳۹۰۴ - ۳۹۰۹). پس کامداد موضوع را با طیهور در میان می‌نهد. طیهور که دختر خود، فرارنگ، را عاشقانه دوست می دارد و به آبتین نیز سخت دلبسته است با شنیدن این پیام «شد از مغز و دل هوش و آرام اوی» (۳۹۲۷). زیرا نگران است که آبتین و همراهانش در راه پرمخاطرهٔ بازگشت به ایران به دام هلاک دچار شود.

هنگامی که کامداد به دو خواب پیاپی آبتین و گزارش آن و نیز به «اندرز جمشید» تکیه می کند، طیهور به او می گوید بدان که خوابهای اهریمنی قابل اعتماد نیستند. چه خوابها بر دو نوع اند:

گـر از خـواب گـویـد همی ایـن سخـن ... نـمـایـد چـنـیـن خـوابـهـا اهـرمـن

همه خواب را راستی مایه نیست | درختی‌ست کان را جز از سایه نیست
(۳۹۳۲-۳۹۳۳)

کامداد که مردی‌ست سخنور و نکته سنج و می داند در هر مورد تیر را چگونه به نشانه بزند، این بار نیز طیهور را با خود همراه می سازد، همان طوری که پیش از این نیز فی المثل با کوشش بسیار توانسته بود موافقت طیهور را با ازدواج فرارنگ با آبتین بدست بیاورد. کامداد به طیهور می گوید در «اندرز جمشید» خوانده‌ام که ضحاک فقط هزار سال پادشاهی خواهد کرد. چه بهتر از این که شهریاری از آبتین و فرارنگ بوجود آید که جهان را از وجود ضحاک و دیوان و جادوان پاک سازد. اگر کارها بدین ترتیب جامهٔ عمل بپوشد، آن‌گاه تا دنیا دنیاست نام تو زنده خواهد ماند. وی با این سخنان «دل شاه طیهور خرسند کرد/ لبش را بدین داستان بند کرد» (۳۹۶۰). از تهیهٔ مقدمات این سفر پر مخاطره و کیفیت این سفر بیست ماهه و دریاها و سرزمینهایی که آبتین و فرارنگ و همراهانشان از آنها می گذرند (بیتهای ۴۰۶۰، ۴۰۶۲، ۴۰۷۶، ۴۰۷۸، ۴۱۰۱، ۴۱۰۹، ۴۱۱۱، ۴۱۲۶) و رسیدن آنان به «دریای گیلان» (۴۱۲۵) در این جا سخنی بمیان نمی‌آورم. سرانجام آنان به آمل می‌رسند و مدتی دراز در بیشه های آمل پنهانی بسر می برند.

۵

خواب سوم - «یکی از شما بر نشیند به تخت»

در آمل، آبتین شبی در خواب می بیند که زمین و آسمان تیره وتار است و مردم غمگینند و همه دست بسوی آسمان بلند کرده به نیایش پرداخته اند. در این حال آبتین می بیند که بر جایی بلند ایستاده است و جهانیان بدو روی آورده‌اند، در حالی که آفتاب از رخان او می تابد. پس هر کس از روشنی وی بهره‌ای برمی گیرد، تیرگی از جهان دور می شود و همهٔ زنان و مردان درپیش وی به خاک می افتند:

پر اندیشه خسرو شبی خفته بود | جهان دید کز میغ آشفته بود
زمین تیره گشتی چو دریای قیر[16] | به‌پرده‌درون ماه و کیوان و تیر
شب آشفته بودی، هوا هولناک | گرفته جهان سر بسر آب و خاک
از آن هول ترسان شدی مرد و زن | نیایش نمودی همی تن بتن
کشیده همه دست بر آسمان | تن اندر نژندی، دل اندر غمان
همی خویشتن دید جایی بلند | به دل شادمان و به جان ارجمند
جهانی بدو اندر آورده روی | کشیده همه دیدگان اندر اوی

یکی آفتاب از رخانش بتافت کز آن روشنی هر کسی بهره یافت
رمید از[17] جهان سر بسر تیرگی برفت از دل مردمان خیرگی
نهادند سر یک بیک در زمین[18] بسان شمن پیش شاه آبتین

(۴۱۷۰ - ۴۱۷۹)

آبتین سپیده دم خواب خود را برای کامداد یاد می کند و او به گزارش تک تک آن حوادث می‌پردازد بدین شرح:

بدو گفت، شاها، تو رامش فزای گه آمد که یزدان گیتی نمای
پدید آورَد آن که جمشید شاه امید جهان کرد [و] پشت وپناه
نمانده‌ست با مردمان نیکویی شده‌ست آشکارا بد و جادویی
دگر آن بلندی و آن جایگاه که مردم همی کرد زی تو نگاه
همی چشم دارند و امیدوار که باشد شما را یکی روزگار
یکی از شما برنشیند به تخت که مردم رها گرد[د] از رنج سخت
دگر آفتاب، آن که دیدی به خواب که تابان شد از روی تو آفتاب
زعکسش همی میغ شد ناپدید وز او روشنایی به هر کس رسید
زپشت تو شاها، نه تا دیرگاه یکی شهریاری برآید به گاه
که تاجش چو خورشید روشن شود ز دانش جهان زیر جوشن شود
بَدان را برآرد ز گیتی دمار شود کام نیکان بدو کامگار
بوَد مرد دینی از او شادمان غم و رنج بیند از او بدگمان
بیاراید آن شاه گیتی به داد چو هنگام جمشیدِ فرّخ نهاد
ز گیتی همه کس شود بهره‌مند از او جادوی و دیو بینند گزند
برومند گردد ز فرّش زمین جهان را بیاراید از داد و دین
ز گفتار او آبتین گشت شاد در شادکامی به دل برگشاد

(۴۱۸۱ - ۴۱۹۷)

کامداد خواب سوم آبتین را چنین گزارش می کند که مردم چشم دارند که کسی از نژاد تو بر تخت پادشاهی بنشیند و این که در خواب دیدی آفتاب از روی تو تابان شده است تعبیرش جز این نیست که ازپشت تو، نه تا دیرگاه، شهریاری پدید خواهد آمد. آبتین پس از شنیدن سخنان کامداد، بی درنگ به نزد همسرش فرارنگ می رود و او را از خواب خود و گزارش آن آگاه می سازد. چون

شب آمد ببودند با یکدگر بکِشتند تخمی که شادیش بر

ز خسرو فرارنگ برداشت بار | چو آگاه شد، شاد شد شهریار...
چو بگذشت نُه ماه و روزی دگر | مر آن تخم افگنده آمد به بر
فرارنگ را وقت چون درگرفت | به درویش دینار دادن گرفت
بی آهو یکی بچه آمد ز ماه | چه ماهی که روشن کند تاج و گاه

(۴۲۰۰-۴۲۰۶)

خواب چهارم- «من از روی گیتی شدم ناپدید»

و بدین ترتیب فریدون دیده به جهان گشود و دو زن از ایرانیان که «به اندام پاک و به گوهر درست» بودند سه سال او را شیر دادند (۴۸۲۷ - ۴۷۲۸). فریدون چهارساله شده بود که آبتین بار دیگر خوابی دید، ولی این خواب از گونه‌ای دیگر بود:

شبی خفته بُد آبتین شاد و مست | ز بستر شبانگاه ترسان بجَست
بفرمود تا شد برش کامداد | بدو گفت گفتار من دار یاد[۱۹]
چنان دان که دیدم من امشب به خواب | دلارای باغی[۲۰] و میدان و آب
نشسته من اندر میان شاهوار | به سر بر یکی تاج گوهرنگار
جهان روشن از تاج رخشان من | جهانی همه زیر فرمان من
ز ناگاه جمشید فرمانروا | نشسته بر اسبی میان هوا
فرود آمدی اندر آن بزمگاه | سوی تاج من کرد هرگه نگاه[۲۱]
به جایی که باشد شگفت استوار (؟) | نباید که بد یابد از روزگار
مرا گویدم[۲۲] کز پسم برنشین | نشستیم و برخاست اسب از زمین
نشستن همان است[۲۳] و رفتن همان | به پرواز بر شد سوی آسمان
من از روی گیتی شدم ناپدید | از این خواب گویی چه خواهد رسید؟

(۴۲۲۹-۴۲۳۹)

از گزارش کامداد دربارهٔ این خواب چنین بر می‌آید که بخشی از خواب آبتین در نسخهٔ خطی از قلم افتاده است. کامداد این بار برخلاف بارهای پیشین بی درنگ به تعبیر خواب نمی‌پردازد و به قول شاعر «فرو ماند از آن خواب دستور شاه/ همی کرد در پشت پایش نگاه» (۴۲۴۰). زیرا وی در می‌یابد که در خواب به پایان زندگانی آبتین نیز اشاره گردیده است. پس وی نخست به مقدمه‌چینی می‌پردازد و خطاب به آبتین می‌گوید که این جهان جای درنگ نیست و بین «کهتر» و «سالار کشور خدای» نیز تفاوتی وجود ندارد همه می‌میریم ولی آنچه دارای اهمیت است آن است که آدمی فرزندی شایسته از

خود بجای گذارد، «نه مرده بوَد بی گمان کدخدای/ چو فرزند شایسته مانَد بجای» (۴۲۶۲) و آن گاه به آبتین هشدار می دهد که فریدون را باید به مکانی استوار که از بد روزگار در امان باشد ببریم و او را به مرزبانی «خردمند و روشندل و مهربان» بسپاریم(۴۲۵۹). پس از انجام این مهم ما را از آسیب ضحاک باکی نخواهد بود. چون کامداد در گزارش خواب آبتین به نکاتی اشاره کرده است که در خواب آبتین نیامده است، ــ و بدین سبب گفتیم که چند بیت در نسخهٔ خطی از قلم افتاده است ــ تعبیر او را از خواب آبتین می آوریم تا بیتهای از قلم افتاده در خواب آبتین نیز روشن گردد:

تو ای شاه اگر باغ دیدی به خواب / جهان است با این همه رنج و تاب
به باغیش[24] مانند کرده‌ست مرد / در او گاه شادی بوَد، گاه درد
جهاندار جمشید کز آسمان / درآمد بر اسبی چو باد دمان
چو تاج از سر شاه برداشت شاد[25] / یکی جام می بر سرش برنهاد
فریدون بوَد تاجت ای شهریار / همی جام می دانش بیشمار
همه دانش خویش جمشید شاه / بدین نامور داد با تخت و گاه
چو بنشست بر تخت جمشید شاه / رساندش ز یزدان بدان بارگاه
چو فرمود این تاج را ای پسر[26] / نکوتر بنه جایگاهی دگر
تو را ساز این کرد باید کنون / کزاین بیشه او را فرستی برون[27]
به جایی فرستیش سخت استوار / که ایمن شوی از بد روزگار

(۴۲۴۹ - ۴۲۵۷)

بر اساس این خواب آخرین است که آبتین فریدون را به شرحی که در کوش‌نامه آمده است به ایرانیی، سلکت نام، که در دژی در دماوند کوه می زیسته است می سپرد، و پس از مدتی کوتاه خود وی با دو پسرش به دست ضحاکیان کشته می شوند و سر هر سه تن را به درگاه ضحاک می برند و وی آنها را به ماران بر رُسته بر دوش خود می خوراند.

ولی فریدون دور از چشم ضحاک و ضحاکیان در دماوند کوه دوران نوجوانی و جوانی را پشت سر می گذارد و سرانجام بر ضحاک جادو چیره می شود و به پادشاهی هزارسالهٔ وی پایان می دهد.

یادداشتها:

۱ - «... زیگموند فروید که از پیشقدمان ارائهٔ طریق علمی تعبیر رؤیاست، بین محتویات ظاهری (صور رؤیایی) و محتویات باطنی (معنی رؤیا) فرق می‌گذارد. وی عقیده دارد که رؤیا از شدت اضطرابات عاطفی می کاهد و مانع از آن می شود که این اضطرابات شخص را از خواب بیدار کند. کارل گوستاو یونگ رؤیا را آزمایشهایی برای اقدامات

آینده می داند. آلفرد آدلر معتقد است که وظیفه و کار رؤیا جبران ناکامیها و نقصهاست. به نقل از: دایرة المعارف فارسی (زیر نظر غلامحسین مصاحب) در ذیل «رؤیا».

۲ ـ از جمله حبیش بن ابراهیم تفلیسی از دانشمندان قرن ششم هجری مؤلف کتاب کامل التعبیر (بتصحیح محمد حسین رکن زاده ـ آدمیت، تهران، تاریخ مقدمهٔ مصحح ۱۳۴۸، ص۳) نوشته است:

«گفتار در فضیلت این علم. بدان که علم تعبیر علمی شریف و بزرگ است و حق تعالی این علم را به یوسف صدیق (ع) داد و بر وی منت نهاد چنان که در کلام مجید فرموده است: « و کذلک مکّنّا لیوسف فی الارضِ و لِنُعلّمهٔ مِن تأویل الاحادیث» [سورهٔ یوسف، آیهٔ ۲۱]. ابن عباس گفت که اول چیزی که اثر نبوّت ایزد تعالی به پیغمبر نمود این بود که فرشتهٔ مقرب او را در خواب گفتی که محمد (ص) بشارت باد تو را که حق تعالی از جملهٔ انبیا برگزید تو را و اخبار نمود و خاتم انبیا گردانید و قوله تعالی «و لکن رسول اللهِ و خاتمَ النبیین» [سورهٔ احزاب، آیهٔ ۴۰] چون حضرت پیغمبر بیدار گردید این خواب را با خدیجه بگفت. خدیجه گفت دل خوش دار که از این خواب خیر و اقبال یابی، و بعد از شب معراج خوابی دیگر دید چنان که ایزد تعالی فرمود قوله تعالی: «لقد صَدَقَ الله رسولهُ الرؤیا بالحقّ لَتَدخُلُنّ المسجد الحرام إن شاءَ الله امنین» تا آن جا که فرمود «فتحاً قریباً» [سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۷] و در قصهٔ ابراهیم گفت قوله تعالی: «إنیّ أری فی المنام أنیّ أذبَحک فانظر ما ذا تری [سورهٔ صافات، آیهٔ ۱۰۲] تا آن جا که فرمود «قد صدقتَ الرؤیا انّا کذلک تجزی المحسنین» [سورهٔ صافات، آیهٔ ۱۰۵].

۳ ـ محمد جعفر محجوب، «شاهنامه و فرهنگ عامه»، مجلهٔ ایران‌شناسی، سال ۲، شمارهٔ ۲، تابستان ۱۳۶۹ (ویژه نامهٔ فردوسی)، ص ۲۴۸ ـ ۲۷۲.

۴ ـ دیوان کامل نظامی گنجوی، با مقدمهٔ دکتر معین فر، انتشارات زرین (تاریخ ندارد)، ص ۱۲۱ ـ ۱۲۲.

۵ ـ مطربی که سالها جهان از وجودش پر طرب بود، چون پیر شد آواز لطیف جانفزاش زشت گردید و دیگر کسی خریدار او نبود، روزی خطاب به خداوند گفت خدایا با آن که در عمر هفتاد ساله ام لطفها در حقم کرده‌ای، من پیوسته راه معصیت پیموده ام ولی تو هرگز روزی مرا از من دریغ نداشته ای، می دانی که امروز کسی خریدار من نیست

نیست کسب امروز مهمان توام — چنگ بهر تو زنم آنِ توام
چنگ را برداشت و شد الله جو — سوی گورستان یثرب آه گو
گفت خواهم از حق ابریشم بها — کو به نیکویی پذیرد قلبها
چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد — چنگ بالین کرد و برگوری فتاد
خواب بردش مرغ جانش از حبس رَست — چنگ و چنگی را رها کرد و بجست

(۲۰۸۵/۱ ـ ۲۰۸۹)

آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت — تا که خویش از خواب نتوانست داشت
در عجب افتاد کاین معهود نیست — این ز غیب افتاد بی مقصود نیست
سر نهاد و خواب بردش، خواب دید — کآمدش از حق ندا، جانش شنید..

(ج۱/۲۱۰۴ ـ ۲۱۰۶)

بانگ آمد مر عمر را کای عمر — بندهٔ ما را ز حاجت باز خر
بنده‌ای داریم خاص و محترم — سوی گورستان تو رنجه کن قدم
ای عمر برجه ز بیت المال عام — هفتصد دینار در کف نه تمام
پیش او بر، کای تو ما را اختیار — این قدر بستان کنون معذور دار
این قدر از بهر ابریشم بها — خرج کن چون خرج شد این جا بیا
پس عمر زآن هیبت آواز جَست — تا میان را بهر این خدمت ببست
سوی گورستان عمر بنهاد رو — در بغل همیان دوان در جست و جو
گرد گورستان دوانه شد بسی — غیر آن پیر و نبود آن‌جا کسی

گفت این نبوَد دگر باره دوید / مانده گشت و غیر آن پیر او ندید
گفت حق فرمود ما را بنده‌ای‌ست / صافی و شایسته و فرخنده‌ای‌ست
پیرِ چنگی کی بود خاص خدا / حبذّا ای سرِّ پنهان حبذّا
بار دیگر گرد گورستان بگشت / همچو آن شیر شکاری گردِ دشت
چون یقین گشتش که غیر پیر نیست / گفت در ظلمت دل روشن بسی‌ست
آمد و با صد ادب آن‌جا نشست / بر عمر عطسه فتاد و پیر جَست
مر عمر را دید و ماند اندر شگفت / عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت
گفت در باطن خدایا از تو داد / محتسب بر پیرکی چنگی فتاد
چون نظر اندر رخ آن پیر کرد / دید او را شرمسار و روی زرد
پس عمر گفتش مترس از من مَرَم / کت بشارتها ز حق آورده‌ام
چند یزدان مدحتِ خوی تو کرد / تا عمر را عاشق روی تو کرد
پیش من بنشین و مهجوری مساز / تا به گوشت گویم از اقبال راز
حق سلامت می کند می‌پرسدت / چونی از رنج و غمان بی‌حدت
نک قراضهٔ چند ابریشم بها / خرج کن این را و باز این‌جا بیا
پیر این بشنید و بر خود می‌طپید / دست می خایید و جامه می درید
بانگ می زد کای خدای بی نظیر / بس که از شرم آب شد بیچاره پیر

(۲۱۶۲/۱ - ۲۱۸۵)

جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، بتصحیح نیکلسون، لیدن (هلاند)، ۱۹۲۵م.

۶ ـ شاهنامهٔ فردوسی، چاپ شوروی، مسکو ۱۹۷۰، ج۸/ ص ۱۱۰، بیت ۹۶۷.

۷ ـ بر اساس روایت **کوش نامه** ، که حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر در سالهای ۵۰۰ و ۵۰۱ هـ. ق. آن را به رشتهٔ نظم کشیده است، چون ضحاک بر ایران چیره می گردد، جمشید زن خود، دختر ماهنگ شاه چین و ماچین، پسرانش نونک و فارک، و دیگر بستگان خود را به ارغون واقع در چین می فرستد با این توصیه که بکوشید تا خود را پیوسته در بیشه های ارغون از انظار همگان پنهان بدارید تا آن زمان فرا رسد که یکی از فرزندان نونک کین خاندان ما را از ضحاک بستاند و وی را از تخت پادشاهی بزیر آورد و بار دیگر پادشاهی به خاندان ما بازگردد. پس از این سخنان، خانوادهٔ جمشید راهی ارغون می گردند و جمشید خود به رزم مهراج می‌شتابد، ولی وی در این نبرد گرفتار می شود و مهراج او را به نزد ضحاک می‌فرستد. جمشید مدت پنجاه سال در زندان ضحاک بسر می برد و آن گاه او را با اره به دو نیم می‌سازند. سپس مهراج، با تأیید ضحاک، به جنگ ماهنگ می رود بدین بهانه که دختر ماهنگ زن جمشید است و ماهنگ زن و فرزندان جمشید را در چین پناه داده است. ماهنگ نیز در نبرد با مهراج کشته می شود. اما جمشید پیش از آن که به فرمان ضحاک کشته شود به وی هشدار می دهد که روزی یکی از افراد خاندان من کین مرا از تو خواهد ستاند. بدین سبب ضحاک، پس از کشتن جمشید، برادر خود، کوش (پدر کوشِ پیل دندان یا پیلگوش) را به فرمانروایی چین و ماچین می فرستد تا جمشیدیان را در آن سرزمین تار و مار سازد. پس از مرگ کوش در چین، ضحاک انجام این مهم را به‌عهدهٔ پسر او، کوش پیل دندان می سپرد، و بدین سان جمشیدیان بمدت چند قرن، پنهان از چشم این و آن در بیشه های ارغون روزگار می گذرانند تا نوبت به آبتین می رسد (جمشید ← نونک ← مهارو ← آبتین). تقریباً نیمهٔ اول منظومهٔ ده یازده هزار بیتی **کوش نامه** ، نخست به ذکر جنگ و گریزهای کوش پیل دندان با آبتین اختصاص دارد و سپس به نبردهای سپاهیان فریدون با کوش پیل دندان. سرانجام به شرحی که در منظومه آمده است فریدون بر تخت پادشاهی ایران می نشیند و ضحاک را در دماوند کوه به بند می کشد و پس از نبردهای سهمگین کوش پیل دندان را نیز که در چین و ماچین دعوی پادشاهی داشته است اسیر می سازند و به ایران می آورند و در کنار ضحاک در دماوند کوه در بند می کنند، و به این ترتیب پیش بینی جمشید به حقیقت می‌پیوندد...

(کوش‌نامه، بتصحیح و ویراستاری نگارندهٔ این سطور برای چاپ آماده گردیده است.)

۸ ـ جلال متینی، «یزدان پرستی در خانوادهٔ جمشید»، در هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، گردآوردهٔ یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران ۱۳۶۹، ص ۶۱-۷۰.
توضیح آن که براساس روایت شاهنامهٔ فردوسی، جمشید پس از آن که در طی چند صد سال پادشاهی خود کارهای نمایان کرد، در خویشتن به غلط شد و به گمراهی گرایید و از یزدان پرستی روی بر تافت و خود را جهان آفرین خواند. پس فرّه ایزدی رفته رفته از وی دور گردید و در نتیجه وضع ایران و ایرانیان روی به نابسامانی نهاد و از هر گوشه‌ای کسی علَم نافرمانی برافراشت. سرانجام سواران ایران «شاه جوی» به ضحاک تازی روی آوردند و «ورا شاه ایران زمین خواندند». ولی روایت حکیم ایرانشاه بن ابی الخیر در کوش نامه دربارهٔ جمشید به گونه‌ای دیگر است. دراین روایت آمده است که چون سپهر گردان مهر خود را از جمشید دریغ داشت، جهان به فرمان ضحاک دیو و دیگر دیوان درآمد و نشان یزدان پرستان از گیتی گسسته شد (بیتهای ۷۱۳-۷۱۶). پس از چیرگی ضحاک بر ایران، در آن جا که جمشید با سپاهیان خود این راز را در میان می‌نهد که از دوفرزندم، فارک و نونک، تنها از نسل نونک شهریاری قدم به جهان خواهد نهاد که «ز ضحاک جادو کشد کین من/ جهان تازه گرداند از دین من» (۷۲۵)، وی هم بطورضمنی به بیگناهی خود اشاره می کند و هم به این موضوع که آن شهریار دین مرا در جهان تازه خواهد کرد. فارک چون درمی‌یابد که پادشاهی به او و فرزندانش نخواهد رسید، از پدر می‌خواهد که وی را به یزدان پرستی رهنمون گردد. پدر خواهش وی را استقبال می کند:

ز فارک چو بشنید جم این سخن	بر او تازه‌تر شد جهان کهن
سه دفتر بدو داد شاه بلند	سراسر همه پر ز علم و ز پند
همه صحف پیغمبران خدای	نبشته به خط شه پاکرای
بدو گفت کاین هر سه را کار بند	چو خواهی که باشی تو دور از گزند
از این هر سه گر کار بندی یکی	به یزدان رسانند تو را بی شکی

(۷۳۲-۷۳۶)

بطوری که ملاحظه می فرمایید، بر اساس این روایت، جمشید تا پایان دوران زندگی، از یزدان پرستان بوده است، کتابهای دینی پیامبران پیشین را نیز که به خط خود نوشته بوده است به فارک می‌سپرد و به وی گوشزد می کند که اگر اینها را بکار بندی، بی‌تردید به یزدان خواهی رسید. بعلاوه در کوش نامه بارها به کتابی بنام «اندرز جمشید» نیز اشاره شده که در دست یکی از فرزندان وی بوده است و آنان بر طبق آن کار می کرده‌اند. بدین ترتیب اگر در کوش‌نامه می بینیم، در هشتاد سال آخر پادشاهی ضحاک، سه بار جمشید به خواب آبتین می‌آید و او را مرحله به مرحله برای رهایی ایران و ایرانیان از چنگ ضحاک دیو راهنمایی می کند، این جمشید یزدان پرست کوش نامه است نه جمشید شاهنامه در اواخر عمرش.

۹ ـ جلال متینی، «فریدون و سرزمین آفتاب تابان»، مجلهٔ ایران‌شناسی، شمارهٔ ۱، سال ۲، بهار ۱۳۶۹ (جشن‌نامهٔ استاد احسان یارشاطر)، ص ۱۶۰-۱۷۷.

۱۰ ـ در اصل: براکنده. تصحیح قیاسی ست. زیرنویسهای ۱۱ تا ۲۷، بجز زیرنویسهای ۱۵، ۲۱، ۲۳، نیز تصحیح قیاسی ست.

۱۱ ـ با توجه به سبک کوش نامه شاید بوده است: بشد.

۱۲ ـ در اصل: بترتیب: نوشین. مماند (حرف اول بی‌نقطه است) ز جادونشان.

۱۳ ـ دراصل: با دل و شاد.

۱۴ ـ دراصل: بجای آورند.

۱۵ ـ پدر، کنایه از جمشید است.

۱۶ - در اصل: دریا زقیر.

۱۷ - در اصل: زمیدان.

۱۸ - در اصل: هریک بیک درزمین. «برزمین» مناسبتر می‌نماید.

۱۹ - در اصل: یاذ باذ.

۲۰ - در اصل: دلارای و سبزی. با توجه به گزارش کامداد از این بخش خواب آبتین در بیتهای ۴۲۴۸ و ۴۲۴۹ اصلاح شد.

۲۱ - با توجه به گزارش کامداد، در این جا چند بیت از قلم افتاده است.

۲۲ - چنین است در اصل. به قرینهٔ کاربرد یاء تعبیر خواب در «فرود آمدی» (بیت ۴۲۳۵) شاید بوده است: بگفتی مرا.

۲۳ - با آن که ضبط اصل نیز مفید معنی ست، با توجه به زمان دیگر افعال، «همان بود» مناسبتر می‌نماید.

۲۴ - در اصل: بباغیست

۲۵ - در اصل: شاه.

۲۶ - در اصل: را از.

۲۷ - در اصل: کنون.

کتابخانه تحقیقات تاریخ اسلام و ایران
۱۳۷۴
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

موش و گربهٔ عبید

بر بنای نقاشیهای قاجار

مصور شده بوسیلهٔ اردشیر محصص

تصویر شمارهٔ ۱

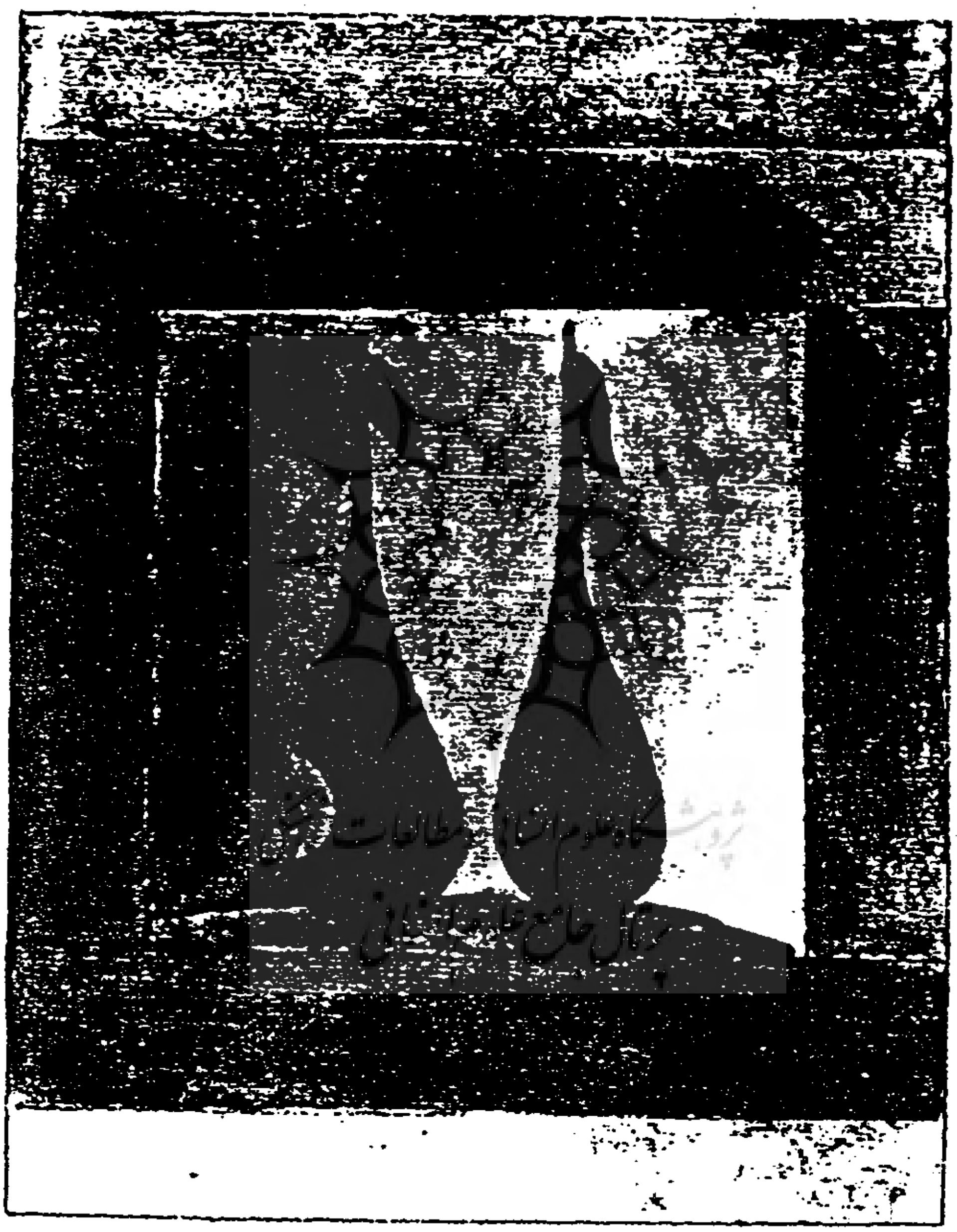

تصویر شمارهٔ ۲

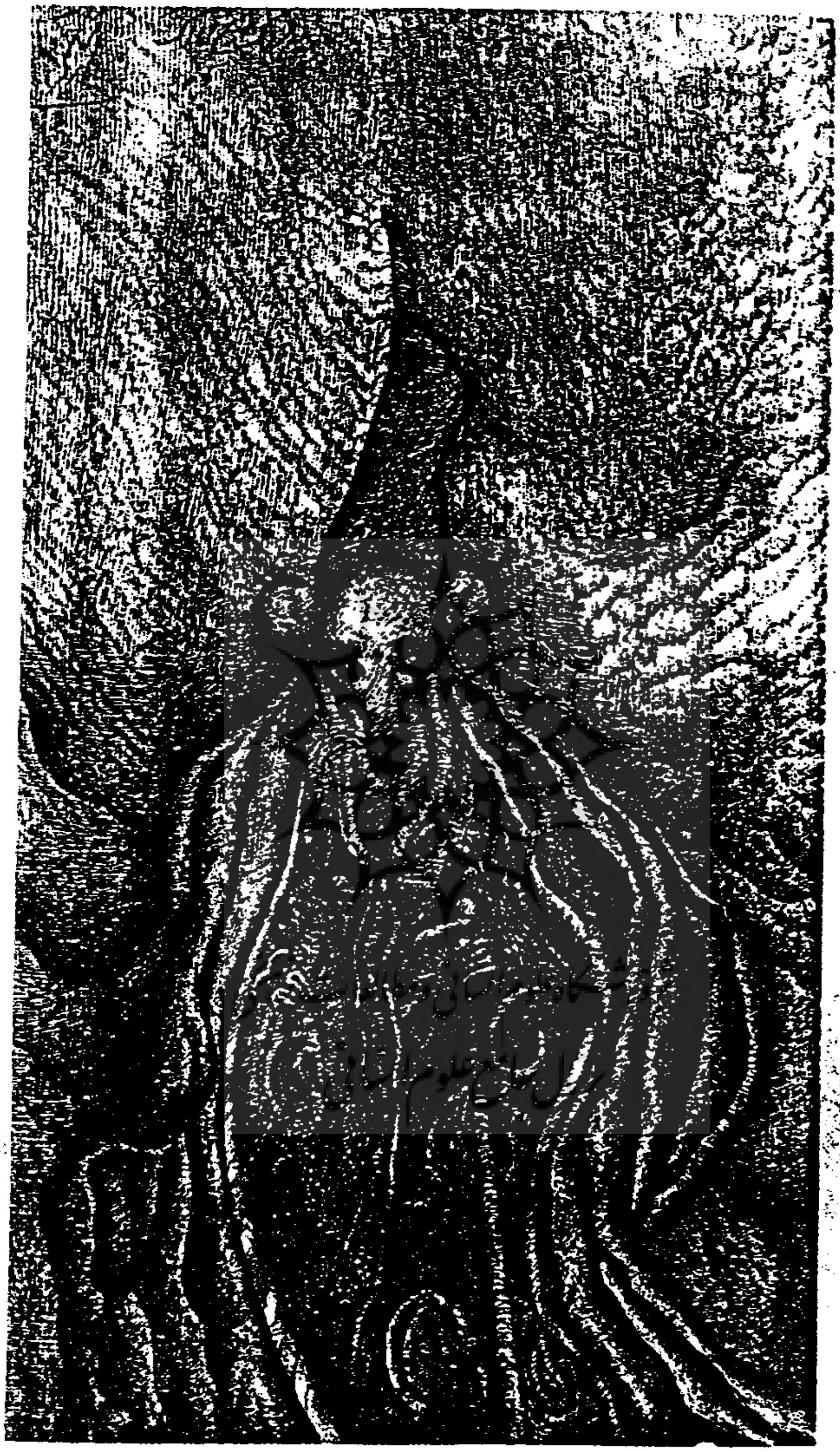

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تصویر شمارهٔ ۳

تصویر شمارهٔ ٤

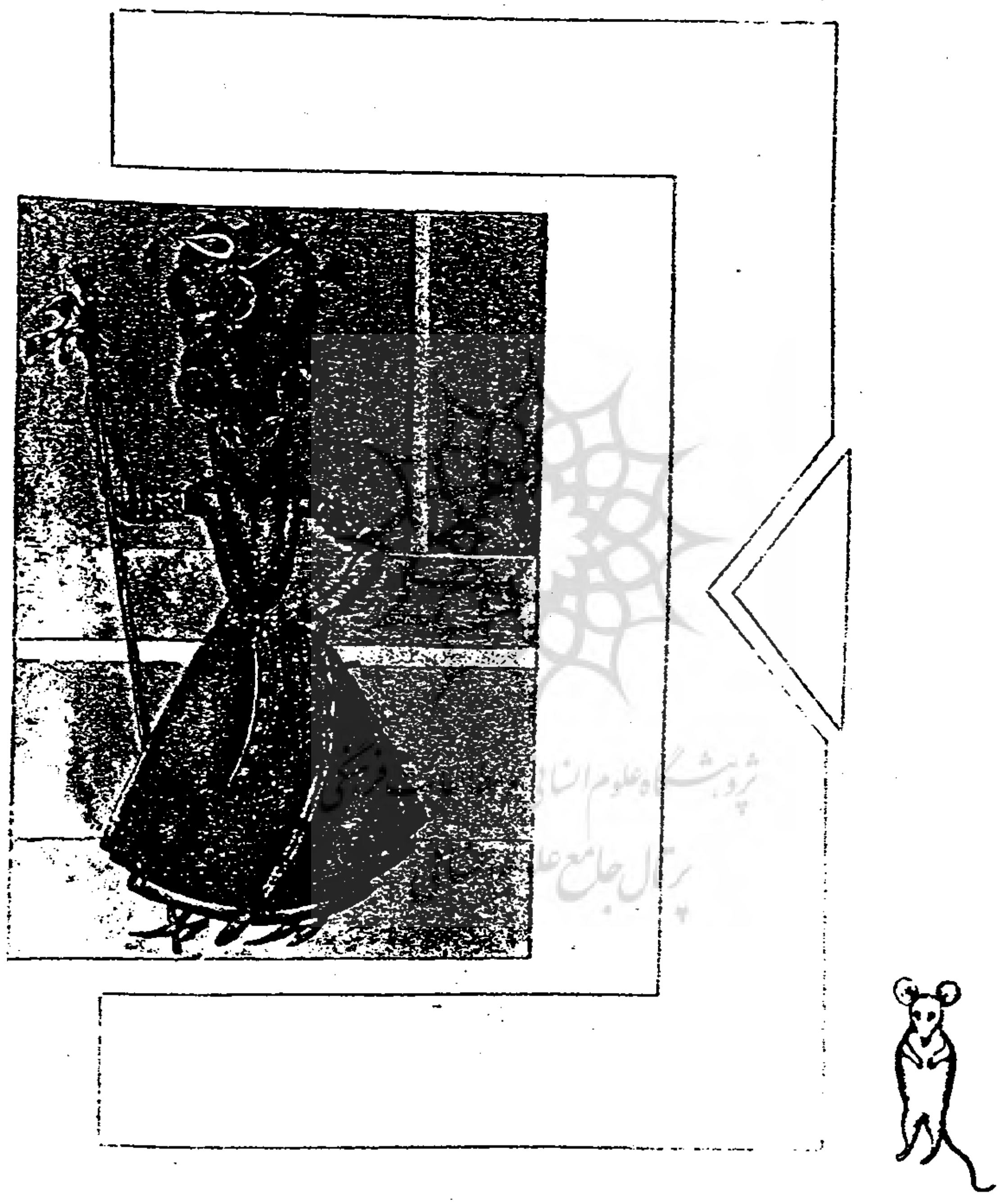

تصویر شمارهٔ ۵

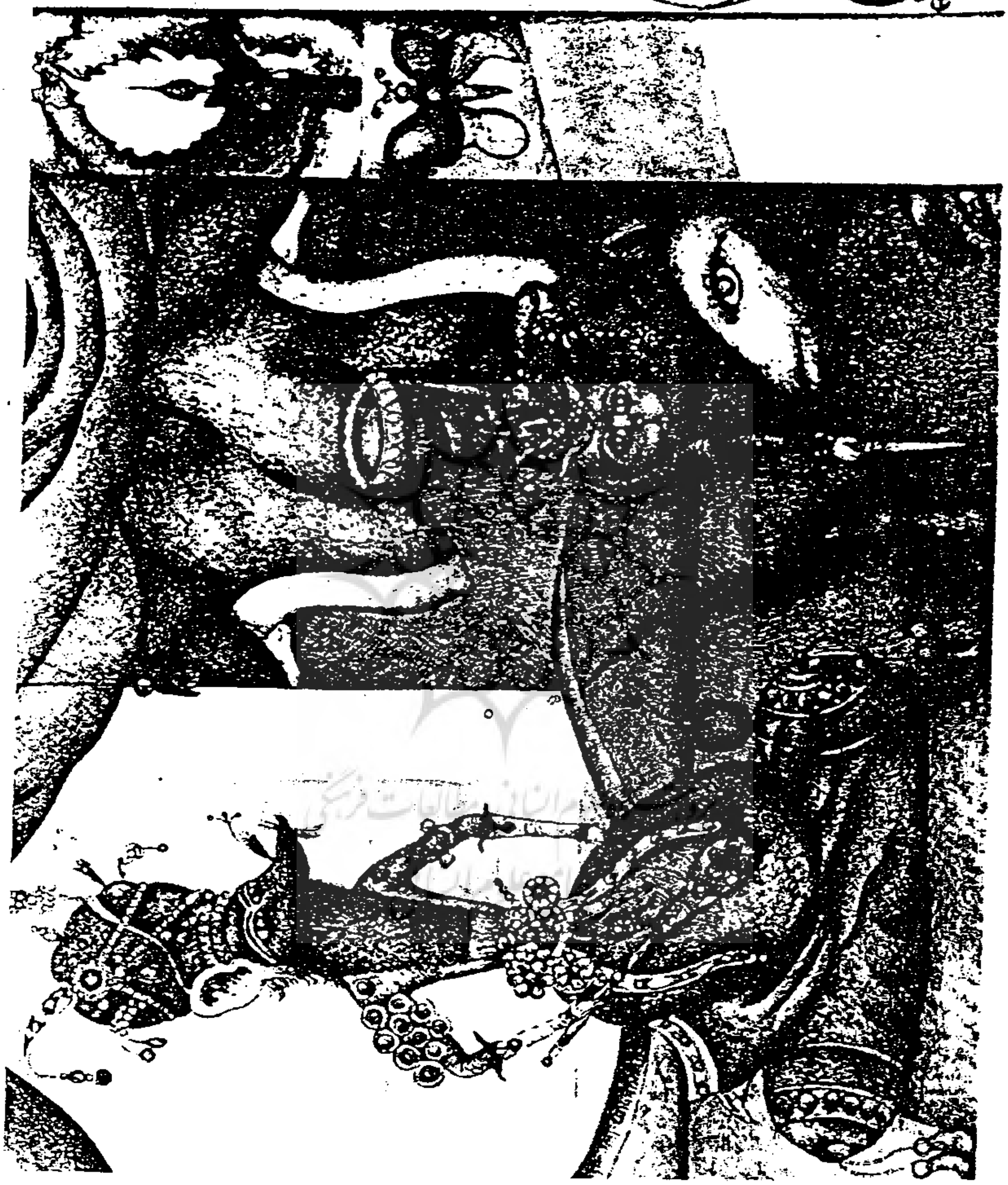

تصویر شمارهٔ ۶